

تب داغ فوتبال در قلب سرد کانادا

تا در پارکینگ زیر ساختمان را باز می‌کنم □ سردی هوا و ادارم میکند یقه پالتویم را بالا بکشم. با اینکه امروز "جمع □ الصلیب" و تعطیل رسمی است و از ترافیک روزهای اداری خبری نیست □ حدود سه ساعت زودتر بستر گرم خواب را به سوی مقصدی دور ترک میکنم که مطمئن باشم به موقع می‌رسم. صاحب رستوران با لبخندی خوش آمد می‌گوید. اولین کسانی که وارد رستوران می‌شوند یک زوج جوان هستند. در دلم به آنها لقب مرغ سحری می‌دهم و طوری می‌نشینم که حرفهایشان را بشنوم. اینجا رستوران آرین در شهر می‌سی ساگا است که امروز پنجم فروردین (۲۵ مارس) فوتبال را از طریق ماهواره روی صفحه بزرگ پخش میکند.

قرار است بازی در ساعت هشت و نیم صبح به وقت محلی آغاز شود □ ولی تمام میزها دقیقی پس از ساعت هشت به اشغال ایرانیانی در آمده که مشتاقانه منتظر دیدن مسابقه ایران-ژاپن هستند.

دختر جوانی که همراه خانواده به رستوران آمده خود را در پرچم ایران پیچیده است.

- اسم شما چیه؟

- نازنین پراینده

- چند سالته؟

- شونزده سال

- میگن بیشتر پسرها فوتبال دوست دارن؟

- نه □ اینطور نیست ما خانوادگی همه فوتبال دوستیم.

- پیش بینیت چیه؟

- معمولاً بابام پیش بینی میکنه. حالام چون بازی تو ایرانه امیدوارم ایران بیره ولی نمی‌تونم پیش بینی کنم.

- همیشه برای دیدن بازی میای؟

- آره □ ولی بازی با بحرین چون امتحان داشتم مامانم اجازه نداد.

- خودت فوتبال بازی می‌کنی؟

- به صورت نخودی آره. اما وقتی بازی جدی بشه میترسم میام بیرون.

- کجا بازی می‌کنی؟

- تو مدرسه

- عضو تیم مدرسه ای؟

- نه □ اما دو تا از دوستای ایرانیم عضو تیم فوتبال دختران مدرسه هستند.

بازی ساعت هشت و سی و هشت دقیقه شروع می‌شود و همه مشتریان چشم به صفحه جا دو می‌دوزند.

وقتی پخش سرود ایران تمام می‌شود همه دست می‌زنند.

حالا - تعریف و تمجید - و - فحش و ناسزا - است که متناسب با چگونگی بازی تیم ایران از این طرف اقیانوس اطلس به سمت بازیکنان تیم ملی روان است. بیشتر نیشها متوجه کاپیتان پر افتخار تیم ملی ایران است.

گل ایران سالن را یکپارچه از جا میکند و فریاد شادی به آسمان بلند میشود. با تکرار صحنه گل فریادها بلند تر و بلند تر میشود. بسیاری از تماشاگران با تلفنهای دستی گل زدن ایران را به کسانی خبر می دهند که به هر دلیل توفیق تماشای مستقیم بازی را ندارند.

وقتی روند بازی مطابق میل نیست □ دوباره سیل انتقادات از دانی به جریان می افتد به طوری که موقع تعویض او همه دست می زنند. پسری که در دلم اسمش را خروس سحری گذاشته ام عصبانی می شود که ای بابا ۱۰۴ گل ملی مگه شوخیه؟

در استراحت بین دو نیمه است که او دستی به طرف نیمروی سرد شده اش دراز میکند. به طرف خانواده سه نفره ای میروم که حالا با خیال راحت صبحانه میخورند. خانم آرزو فهیم می گوید که همیشه با علاقه بازیها را دنبال می کند. او از تقسیم بندی قرمز و آبی خوشش نمی آید و فقط به پیروزی تیم ملی اهمیت میدهد. با بابام هم همیشه فقط بازیهای ملی را تماشا می کردم.

- نتیجه را چی پیش بینی می کنی؟

- دو بر یک یا دو بر هیچ به نفع ایران.

اما پرویز شوهرش نتیجه را مساوی پیش بینی می کند. او در زمان تحصیل در تیمهای دبیرستان و دانشگاه توپ می زده و حالا هم با پسرش بازی می کند.

از پسر هفت ساله شان آرمین می پرسم از تماشای بازی لذت می ببری؟

- نه خیلی زیاد

شروع نیمه دوم دوباره همه را سر جایشان نشانده است. کورنرهائی که ژاپن می گیرد اعصاب همه را به شدت تحریک کرده است.

خروس سحری به دختر همراهش میگوید این کورنرها خیلی خطرناکه.

دختر: آنقدر حرص خورده ام که حالم دارد به هم می خورد.

- هفت تا کورنر؟! اینها آخر گل می زنند.

وقتی داور کورنر هشتم را اعلام میکند. پسر جوان نومیدانه محکم به پایش می کوبد و فریاد

می زند: یا ابوالفضل □ یا علی.....

و حالا صدای ناسزاست که با وارد شدن توپ به دروازه ایران گوش فلک را کر می کند.

دختر: دروازه بان احمق!

پسر: تقصیر دفاعه □ اونقدر کورنر دادن تا بالاخره خوردن. خدا را شکر که دانی بیرونه!

و حالا- همانگونه که افتد و دانی - تک تک افراد داخل سالن طبق رسم ما ایرانیها هر کدام مربی

شده و با فریاد به بازیکنان دستور می دهند که چگونه بازی کنند. بازیکنانی که آنقدر از ما

دورند که حتی زمانشان هم با ما یکی نیست و ساعات عصر را سپری می کنند.

... انفجار شدید تر سالن مرد جوانی را که بعد از گل ژاپن سر در گریبان کرده و فقط ناخنهایش

را می جوید از جا می پراند و او ناپاورانه به تکرار صحنه ای که بار اول خود را از آن محروم

کرده بود فریاد میکشد. دختر فریاد می زند ما شششششا الله و پسر باز دست به دامن مقدسات

میشود: وای خدایا دیگه گل نزن. یا محمد □ یا خدا یه ربع دیگه! یه ربع دیگه! و دختر که

دعای او را تکمیل می کند: تو رو خدا و اندین! یا جد سادات!

گوینده جام جم: اولین کورنر ایرن

شلیک خنده در سالن

پسر: همین ضربه رو اونا گل کردن

دختر: حالم داره بد میشه

چهار دقیقه به پایان بازی زیر بشقابی را چهار تا میکند و صورت برافروخته خود را تند تند باد

می زند. به هیجان که می آید عربی حرف می زند.

بالاخره سه دقیقه وقت اضافه به دیر پائی سه قرن می گذرد و سوت داور همه را از جا میکند.

دخترک خندان آهنگ عربی شادی را روی میز می نوازند و پسر همراهش با فریاد می گوید : به خدا بهترین عیدی رو گرفتم. به آن دو لبخند می زدم. آنها می دانند که همه حرفهایشان را گوش میدادم. حالا دختر دارد با صدای بلند با تلفن همراهش شادی خود را با خانواده اش در آن سوی اقیانوس قسمت میکند.

- سمت چیه؟

.....

- عجب پس عربی؟

- نیمه ایرانی نیمه عرب. اینجور مواقع به نیمه ایرانیم افتخار می کنم.

- حالا آگه ایران با یک تیم عرب بازی کنه چی؟

- من همیشه طرفدار تیم ایران بوده و خواهم بود.

- وقتی اینجا نیستی بازیهای ایرانو چه جوری دنبال می کنی؟

- اگر بازی تو شهر خود مون باشه با خانواده ام میرم ورزشگاه آگه بازی تو یه شهر دیگه باشه از تلویزیون می بینم.

- مگه خانوما رو راه میدن؟

- بله! البته زن تنهاروراه نمی دن و من با پدر و برادرم میرم.

- اونجا هم جرأت داری به نفع تیم ایران شعار بدی؟

بععهعله!

-- مثل □ چی می گی؟

- ما میگیم: نحن شباب □ ن □ کل کباب □ وشجع ایران

- خوب این یعنی چی؟

- ما جوانیم □ کباب می خوریم و ایران را تشویق می کنیم.

- در کانادا چه می کنی؟

- دانشجوی مهندسی هوا- فضای دانشگاه یورک هستم.

- موقع ترک سالن همه چهره ها خندان است. آقای اکبر زارع □ ۴۳ ساله □ که در تیم منتخب

می سی ساگا توپ می زند از این جهت به این رستوران می آید که در هنگام مسابقات در کنار

سایر ایرانیها باشد. چرا که او هم مثل اکثر تماشاچیان حاضر در این رستوران می تواند

مسابقات را با استفاده از ماهواره خانه اش ببیند. اما این کجا و آن کجا؟